



۲۰۱۷/۰۷/۱۸



بشير احمد زکريا

شهزاده افغان

و

دوست امريکايي اش

ناول تاريخي

نويسنده : پوهاند دوکتور بشير احمد زکريا

ترجمه

رحمت آريا

ياد آوري مترجم:

بدین وسیله میخوایم از دو دوست بزرگوار، دانشمند و فرهیخته کشور جناب ولی احمد نوری و جناب دکتور حمید سیماب، از اولی در قسمت اصلاحات متن دري و تایپی این کتاب و از دومی در زمینه ترجمه بعضی حصص کتاب، صمیمانه ترین سپاس قلبی خود را تقدیم دارم

اهداء :

به ملت شریف افغان

فصل سیزدهم

بخش اول

شبِ کرسیمس در گارنیزیون برتانوی، آن رونق متداول را که بانیست میداشت، نداشت؛ طی همین شب بود که خبر تصدیق مرگ مکناتن و تریور بدستان اکبرخان و غازیان یکی پی دیگر از طرفِ جان کانولی^۱ و لارنس به گارنیزیون مواصلت کرد. فضای همانشب را لیدی سیل^۲ در ژورنال خویش چنین ترسیم کرده است: «همان شب گارنیزیون وظیفهٔ نهایت غمگین را بمن احاله کرد تا میرمن مکناتن^۳ و میرمن تریور^۴ را پیرامون قتل سیاسی شوهران شان مطلع سازم؛ نمی خواستم بخاطر تصدیق خاطر این خانم ها پیرامون چنین صحنهٔ دلخراش صحبت کنم، بنابر این بالای شرح قضیه پرده انداختم... گزارش های تصدیق شده حاکی از آن بودند که اجساد مکناتن و تریور هردو در چوک عامه (بازار) آویزان اند. سر، دست و پای مکناتن از تنه جدا و تنها باقی بدنهٔ گوشتی وی در چوک آویزان بود، بقیه اعضای بدنش دور تا دور شهر به مثابهٔ نشانهٔ پیروزی برده شده بود.»

در همان شبِ کرسیمس بحث ها و مذاکرات ادامه داشت. "این شب باید در تاریخ لشکرکشی های برتانیه کبیر بدترین شبِ کرسیمس پنداشته شود. "افسران، عساکر و افراد مُلکی طبق عادت و رسم، تحایف کرسیمس را بین همدیگر مبادله کردند مگر هیچ سرود دسته جمعی کرسیمس و یا جشن نشاط برپا نشد. روز بعد جگرن پاتنجر به شورای نظامی پیشنهاد کرد تا لشکر و تمام ملزومات لوژیستیکِ آن به قلعهٔ بالاحصار انتقال داده شود تا در طول زمستان بتوانند از خود دفاع نمایند. مگر پاتنجر بعدها گزارش میدهد چنین چیزی بوقوع نه پیوست، پاتنجر میگوید: «در اثر لجاجت و کله شخی بریگیدیر شلتن از رفتن به قلعهٔ بالاحصار منع شدیم زیرا شلتن به صراحت گفت که سعی رفتن به بالاحصار غیر عملیست.»

به روز اولِ سالِ نو «تقویم میلادی» هژده تن از سران افغان مسودهٔ نهائی «معاهدهٔ اخراج اردوی اشغالگر برتانیه از افغانستان» را امضاء و مُهر کردند. طبق معاهده، سرداران و سائر اشخاص برجسته باید اردوی برتانیه را بدرقه می نمودند تا در مسیر بازگشت به هندوستان هیچ نوع تجاوز بالای شان صورت نگیرد. اکبر خان مأموریت بدرقهٔ قطعات کابل را به عهده داشت. سائر قطعات مانند قطعات جلال آباد، غزنی و کندهار را باید اشخاص معتمد و امین بدرقه می نمودند. مریضان و زخمی ها الی بهبودی وضع صحی شان باید باقی می ماندند و بعد از صحت یابی به هندوستان بازگشت میکردند. اسیران هر دو جانب طبق تقسیم اوقات عندالموقع تبادل می شدند. لشکر، طبق معاهده تنها و تنها می توانست شش عراده توپ اسپ کش، سه توپ گاوزنبور را باخود ببرد و بقیه تفنگ های فتیله ئی و سائر مهمات

^۱ - John Conolly

^۲ - Lady Sale

^۳ - Lady Macnaghten

^۴ - Mrs. Trevor

و جبعه خانه ذخیره شده مهمات باید به افغان ها سپرده می شد.

جنرال الفنستن که در سر تا سر این مدت مرض نقرس و کبر سن را بدوش می کشید اصرار کرد که خروج قطعات باید از طریق مذاکرات به منصفه تطبیق قرار داده شود تا متضمن بازگشت مصون به هندوستان گردد. کپتان جانسن در تهیه تدارکات لازم مانند تهیه حبوبات و تعداد کافی شترها و یابو ها برای ترانسپورت با شتابزدگی دست به کار بود. جگرن پاتنجر پیشنهاد «ترک گارنیزیون، وسائل سنگین و بارهای اضافه» را با یاد آوری این نکته کرده بود که همزمان با ترک گارنیزیون و عقب کشیدن حرکت لشکر بطرف شرق باید فاصله ۹۰ مایل میان کابل و جلال آباد را با جنگ و گریز مدافعی پیمود. در بیرون از دروازه های گارنیزیون، تلاشهای کپتان جانسن در حالیکه سائر افسران و باشندگان گارنیزیون در نهیب «آتش انتقام می سوختند» بوسیله غازیان عقب زده شد. برتانوی ها «معاهده خروج قطعات» شانرا بطور قاطع رد نکردند ولی اکثریت افسران، رُک و راست مخالف آن بودند.

هر روز به برتانوی ها گفته می شد که فردا و پس فردا خارج می شویم و همین یک گپ امروز و فردا تکرار شده می رفت. لیدی سیل یکروز قبل از حرکت در یادداشت هایش نوشت، " ما بدون محافظین، بدون پول، بدون تدارکات و بدون غذاء روانه می شویم. " صبح هنگام مؤرخ ۳ جنوری سال ۱۸۴۲م لیدی سیل بعد از صرف ناشتای صبح، روی میز نانخوری قهوه ئی رنگ چوب قیمتی شیشم یک شعر «شاعر مشهور قرن ۱۸ انگلیس - م» کیمپبل^۵ را در میان یکی از کتاب های داماد خود کپتان ستیورات یافت که همه شانرا دور انداخته بودند. زمانیکه کتابرا باز نمود، چشمش را این شعر خیره ساخت:

چه اندک خواهد بود آنانی که راه خود گیرند

آنجا که انبوهی بهم رسند

لحاف برفین کفن شان خواهد بود

و هر سبزه زاری در زیر پاهای شان

مرقد سربازی خواهد بود

این بخش شعر روح لیدی سیل را از سر تا به آخر حوادث پیش رو چون کابوس وحشتناک تخییر و مخدوش ساخته بود. شورای نظامی افغان ها زمانی بطور هولناک ناراحت شد که برتانوی ها علی الرغم توافق به «معاهده خروج قطعات شان» مفردات معاهده را شکستاندند؛ طبق مفردات معاهده، برتانوی ها باید توپ ها و جبعه خانه و دیپوی مهمات خود را به افغان ها واگذار می شدند و افغان ها موظف بودند تا تنها مواد خوراکی و علوفه شش روزه را تهیه کنند ولی برتانوی ها بدون انتظار به مواد خوراکی و خوارو بار مزبور که از طرف افغان ها تهیه می شد، برخلاف، اکثریت بخش خزانه، توپ ها و دیپوهای مهمات را با خود گرفتند.

^۵ - Campbell

به تاریخ ششم جنوری سال ۱۸۴۲م ساعت ۹ و ۳۰ دقیقه صبح عساکر برتانوی به معیت نیروی " قوی محافظتی " خویش از دو دروازه گارنیزیون به حرکت خود به قصد شرق آغاز کردند. " این نیروی پیشرفته محافظتی متشکل بود از: نیروی چهل و چهارم ملکه، نیروی اسپ سوار نامرتب^۶، نیروی سکینرها^۷، دو توپ شش پونده اسپ کش نیروی توپخانه، نیروی استحکام و نقب زن، نیروی کوهی و نیروی بدرقه مربوط به مکناتن متوفی. " در وسط لشکر، نیروی پنجم و سی و هفتم پیاده بومی قرار داشت که مسئولیت انتقال خزانه را بدوش داشت، علاوهً لیوای ششم شاه، نیروی سواره نظام اندرسن، دو توپ شش پونده اسپ کش ضم آن میشد. بخش عمده لشکر و گارد مجهز و پیشرفته، مأموریت تحفظ همه انگلیس ها بشمول لیدی سیل و میرمن مکناتن و مسئولیت حفظ و امن خانواده های اروپائی را به عهده داشت. " گارد مجهز و پیشرفته متشکل بود از نیروی پنجاه و چهارم پیاده بومی، نیروی پنجم سواره نظام و دو توپ اسپ کش شش پونده نیروی توپخانه". لیدی سیل می نویسد "این نیرو مشتمل بود بر ۴۵۰۰ مرد جنگی و ۱۲۰۰۰ غیر جنگی. "مقارن با نشست آفتاب، آخرین فرد گارد محافظتی قطار لشکر از دروازه گارنیزیون برآمد. به مجرد بر آمدن آخرین سرباز از گارنیزیون غازیان بلادرنگ از جانب شرق به گارنیزیون داخل شدند و در هوای سرد زمستان همه تریلرها و سائر وسایل چوبی ایرا که از لشکر بجا مانده بودند آتش زدند و دود غلیظ چون اژدهای غول پیکر بر فراز دشت ها و در برابر قله های کوه های حاکم که روی شان را حدود یک فوت برف پوشانده بود به هوا بلند شد. فراز قطار طولانی لشکر برتانوی را مه تیره تعقیب و در زیر آن دنباله بی انتهای خاکستری شتران، اسپان بارکش و هزاران مرد و کودک به سختی مانند دریای مارپیچ به کندی در حرکت بود.

روشنائی روز هفتم جنوری پیام آور مرگ چندین سپاهی بود که در اثر سرمای شدید شب گذشته جان باخته بودند، در بین جان باختگان آقای کندکتر مگریر^۸ هم شامل بود. پسانتر در حوالی همین روز ۲۵۰ تن از نقب زنان نیروی ششم شاه و ۴۰۰ تن از افراد نیروی هاپکین از جنب لشکر فرار کردند. همه فراریان به کابل بازگشتند. لشکر که در زیر بار و بُنه سنگین به سختی می جنبید و به ضخامت حدود یک فوت برف بروی زمین مانع حرکت کاروانیان می شد، توانست صرف پنج مایل مسافه را بپیماید. جنرال الفنستن که می خواست لشکر را در روز اول حرکت حد اقل تا خورد کابل برساند ناگزیر شد در بتخاک منزل اختیار کرده و دم بگیرد. موازی با سایه افگندن تاریکی شب ۵۰ جنگجوی نیروی پنجاه و چهارم و افسر نیروی پنجم سواره نظام، کورنیت هاردیمن^۹، کشته شدند. اکثریت بار و بنه و دارائی شخصی شان با دو توپ شش پونده اسپ کش بدست افغانها افتاد. در بتخاک شمار تجمع جنگجویان افغان تحت قیادت اکبرخان به شدت و حدت رو به افزونی نهاد. اکثریت کسانیکه در قطار لشکر بودند از نهایت خستگی رنج می بردند، در حالیکه دندان های شان از فرط سرما تند تند بهم میخورد مایوسانه از زندگی دست کشیده و چشم براه مرگ محتوم دست زیر الاشه نشستند. کپتان مکنزی حالت یک دختر - کودک

^۶ - ۴th Irregular Horse

^۷ - Skinner's Horse

^۸ - Mr. Conductor Macgregor

^۹ - Cornet Hardyman

متروک هندی را شرح می کند که تقریباً برهنه روی برف نشسته است، "... دخترک نازنین قریب دوساله بود، هر دو پایش حد اقل تا این اندازه قوت داشت تا نیم تنه اش را روی آن استوار نگهدارد، دخترک که راست نشسته بود و چشمان سیاه کلان و از حدقه بر آمده اش دو چند اندازه معمول گشته بود به پهلوی یک مرد مسلح تکیه زده بود و نگاه های معصومش را نظامیان سوار بر اسب و صحنه های نا آشنا خیره میکرد. "کپتان مکنزی به ادامه آن، صحنه دلخراش دیگر را شرح می کند: "... لشکریان متقلا برای بقاء حیات خود، در مجموع به یک کلتنه واحد می ماند که ضجه، فریاد و التماس برخاسته از گلوی شان در اعماق دره می پیچید- هنگامه ناهنجار فریاد ها چنان شدید بود که در شرح نمی گنجد؛ غریو شترها، نفرین های شتر ران ها، ضجه سوگواری هندوستانی ها، جیغ های دلخراش زنان و گریه کودکان از یکطرف و از طرف دیگر بالای سر شان نعره های سبب غازی ها بلند می شد که در خروش ظفر خود فاتحانه می جوشیدند" امیر سرپرست زمانخان، مرد صادق و دارای حسن نیت، پیغام عاجل فرستاد و بالای جگرن پاتنجر اعتراض شدید کرده بود، نامبرده گفته بود قبل از اینکه افغان ها قادر به تهیه مواد خوراکی و سوخت شوند تا لشکر تان آماده مارش بسوی جلال آباد گردد، شما پیش از پیش حرکت کرده بودید. ولی حالا برای لشکر دیگر دیر شده بود، چرخ های اداری لشکر دیگر خارج از کنترل می چرخیدند، لشکر دیگر اردوگاه نداشت و از جانب شرق غازیان هجوم آورده بودند جناح های پیشروی لشکر به پیش و جناح عقبی بوسیله شان گرفته شده بود، دیگر راه عقب گرد اصلاً وجود نداشت!.

من شاهد تلاش های بیدریغ شهزاده محمد اکبر خان بودم که می خواست لشکر را تا جلال آباد بدرقه نماید. اما شورای نظامی افغان به شهزاده اکبرخان مسؤولیت سپرد تا مطمئن سازد که طبق معاهده مؤرخ اول جنوری، جنرال سیل باید عزیمت نیرو هایش را از جلال آباد به پشاور آغاز و به لشکر برتانوی عازم از کابل اجازه داده نشود تا با لشکر جنرال سیل یکجا شود. جانب افغانی از پلان جنرال سیل بخوبی آگاهی داشت؛ جنرال سیل بعد از مقاومت شدید جنگجویان افغان پلان کرد تا هر چه زود تر با عقب کشی و عبور از تنگی خورد کابل خود را به جلال آباد رسانده و بعد از تجدید قوا و بدست آوردن نیروی تازه دم برای لشکرش خود را به امداد لشکر کابل برساند. بنابراین ملحوظ بود که دست به ترمیم استحکامات و دیوار های دفاعی شهر جلال آباد زده بود. جگرن پاتنجر می نویسد که "افغان ها تا این دم، به استثنای حملات جسته و گریخته بالای گارد محافظ عقبی و بارک های نظامی که به جز از غارت و چپاول چیز دیگر نبود، عملیات و فعالیت های خصمانه را از خود متبازر نساخته بودند." در نتیجه فعالیت های جنرال سیل در جلال آباد بود که شهزاده محمد اکبر خان در مقابل لشکر در حال عقب کشی، جنگ گوریلائی را آغاز کرد. جگرن پاتنجر در نزدیکی لشکر برتانوی، محمد اکبرخان را با ششصد تن سوار کاران پیدا کرد. پاتنجر بلا درنگ کپتان سکینر را که یک وقت مهمان محمد اکبر خان و با وی دوست شده باد، نزد اکبر خان به شکایت و گلایه فرستاد، "چه شد آن عهد و پیمانی که در رابطه به مصونیت ما داده بودی؟" اکبر خان در جواب گفت، "این فاجعه را شما خود بالای خود آورده اید. چرا برای مواد غذایی و مواد سوخت لشکر تان انتظار نکشیدید؟ چرا جنرال سیل به مجرد حرکت لشکر برتانوی از گارنیزون کابل، جلال آباد را بطرف پشاور ترک نکرد، آیا همین گونه توافق نشده بود؟" کپتان سکینر

در جواب گفت که جنرال سیل و جگرن پاتنجر به مواد توافقنامه پایبند نشدند. حالا سردار محمد اکبر خان تقاضای شش تن را منحیث گروگان کرد تا تضمین گردد که لشکر موجوده از حدود تیزین تا زمانی بیرون نشود که افغان ها به ترک جنرال سیل از جلال آباد به طرف پشاور مطمئن گردند.

پایان فصل سیزدهم بخش اول

ادامه دارد

مطالب بخش های فصل دوازدهم تا بخش های سیزدهم را به کمک لینک های آتی مطالعه کرده می توانید:

فصل دوازدهم (۱)

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/b_zekria_shahzadee_afghan_۱۲_۱.pdf

فصل دوازدهم (۲)

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/b_zekria_shahzadee_afghan_۱۲_۲.pdf

فصل دوازدهم (۳)

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/b_zekria_shahzadee_afghan_۱۲_۳.pdf

شهزاده افغان و دوست امریکایی اش (فصل سیزدهم «۱»)

